اولین وحی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم به صورت رؤیای صادقه بود که در خواب بر وی الهام شده و در بیداری همچون سپیده صبح محقق می باشد، آنگاه او علاقه مند به انزوا و خلوت شده و چندین روز و شب در غار حرا می ماند قبل از این که به خانواده خود برگردد و زاد و متاعی با خود بیارد، سپس برای این روزها به سوی خدیجه رضی الله عنها بر می گشت برای گرفتن زاد و متاع، تا این که حق بسوی او آمد در حالی که او در غار حراء بود، وقتی فرشته الهی آمد و برایش گفت بخوان، گفت: من قادر به خواندن نیستم، گفت: در این هنگام آن‌چنان مرا فشرد که بی رمق شدم، سپس رهایم نمود و گفت بخوان، من گفتم: قادر به خواندن نیستم، در این هنگام آن‌چنان مرا فشرد که بی رمق شدم و باز رهایم نمود؛ تا آنکه آن فرشته در مرتبه سوم مرا فشرد و رها نمود و گفت: {اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

از مادر مؤمنان عایشه رضی الله عنها روایت است که فرمود: اولین وحی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم به صورت رؤیای صادقه بود که در خواب بر وی الهام شده و در بیداری همچون سپیده صبح محقق می باشد، آنگاه او علاقه مند به انزوا و خلوت شده و چندین روز و شب در غار حرا می ماند قبل از این که به خانواده خود برگردد و زاد و متاعی با خود بیارد، سپس برای این روزها به سوی خدیجه رضی الله عنها بر می گشت برای گرفتن زاد و متاع، تا این که حق بسوی او آمد در حالی که او در غار حراء بود، وقتی فرشته الهی آمد و برایش گفت بخوان، گفت: من قادر به خواندن نیستم، گفت: در این هنگام آن‌چنان مرا فشرد که بی رمق شدم، سپس رهایم نمود و گفت بخوان، من گفتم: قادر به خواندن نیستم، در این هنگام آن‌چنان مرا فشرد که بی رمق شدم و باز رهایم نمود؛ تا آنکه آن فرشته در مرتبه سوم مرا فشرد و رها نمود و گفت: {اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ}»، [العلق:1-3]، بخوان به نام پروردگارت که [هستی را] آفرید؛ [همان پروردگاری که] انسان را از خونِ بسته آفرید. بخوان و پروردگارت [که از همه] بزرگوارتر است. پیامبر صلی الله علیه وسلّم به منزل آمد در حالی که قلبش مضطرب و ترسان بود، و برای خدیجه رضی الله عنها فرمود: مرا بپوشان، خدیجه رضی الله عنها ایشان را پوشانید تا اینکه ترس ایشان برطرف شد؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم به همسرشان فرمودند من از خودم می‌ترسم [شاید اتفاقی برایم رخ دهد]، خدیجه رضی الله عنها گفت: هرگز نی، الله متعال تو را خوار نمی‌کند زیرا تو صله رحم به‌جا می‌آوری و بار فقیران را به دوش می‌کشی و به مستمندان کمک می‌کنی و مهمان نواز هستی و در حوادث، حق را یاری می‌کنی، خدیجه رضی الله عنها او را نزد پسر عمویش ورقة بن نوفل برد وی در دوران جاهلیت آیین مسیحیت گزیده بود، ورقة گفت: ای برادرزاده ام چه می‌بینی؟ رسول الله صلی الله علیه و سلّم آنچه دیده بود بیان داشت، ورقه به او گفت: این همان ناموسی است که الله متعال نزد موسی علیه السّلام فرستاد، ای کاش زمانی که قوم شما را بیرون می کند من توانا و زنده باشم، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یا آنان مرا بیرون می

کنند؟»، گفت: بله، هیچ کس تا به حال با چیزی مانند آنچه شما آورده اید نیامده است مگر این که با او دشمنی شده است، اگر آن روز تو را دریابم بشکل بسیار قوی از تو حمایت خواهم کرد. سپس دیری نگذشت که ورقه بن نوفل وفات نمود، و وحی برای مدتی به تأخیر افتاد.

[صحیح] [متفق علیه]

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها خبر می دهد که اولین وحی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم به صورت رؤیای صادقه بود که در خواب بر وی الهام شده و در بیداری همچون سپیده صبح محقق می باشد، آنگاه او علاقه مند به انزوا و خلوت شده و چندین روز و شب در غار حرا می ماند قبل از این که به خانواده خود برگردد و زاد و متاعی با خود بیارد، سپس برای این روزها به سوی خدیجه رضی الله عنها بر می گشت برای گرفتن زاد و متاع، تا این که امر حق بسوی او آمد در حالی که او در غار حراء بود. پس فرشته بنام جبریل علیه السلام نزد او آمد و برایش گفت: بخوان، گفت: من قادر به خواندن نیستم، گفت: در این هنگام آن‌چنان مرا فشرد که بی رمق شدم، سپس رهایم نمود و گفت بخوان، من گفتم: قادر به خواندن نیستم، در این هنگام آن‌چنان مرا فشرد که بی رمق شدم و باز رهایم نمود؛ تا آنکه آن فرشته در مرتبه سوم مرا فشرد و رها نمود و گفت: {اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ}»، [العلق:1-3]. بخوان به نام پروردگارت که [هستی را] آفرید؛ [همان پروردگاری که] انسان را از خونِ بسته آفرید. بخوان و پروردگارت [که از همه] بزرگوارتر است. پس او صلی الله علیه وسلّم با این آیه ها برگشت و از بیم مردن قلبش مضطرب و لرزان بود، و به خانمش خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها وارد شد و فرمود: مرا در لباس بپوشانید، مرا در لباس بپوشانید، خدیجه رضی الله عنها ایشان را پوشانید تا اینکه ترس ایشان برطرف شد؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم به خدیجه رضی الله عنها از آنچه برایش اتفاق افتیده بود خبر داد و فرمود: من از مردنم ترسیدم، خدیجه گفت: هرگز نی الله متعال تو را خوار نمی‌کند زیرا تو صله رحم به‌جا می‌آوری، و بار فقیران را به دوش می‌کشی،و به مستمندان کمک می‌کنی، و به مردم آنچه را می دهید که نزد دیگران نمی توانند پیدا کنند، و مهمان نواز می کنی، و در حوادث، حق را یاری می‌کنی. خدیجه رضی الله عنها او را نزد پسر عمویش ورقة بن نوفل بن أسد بن عبد العزی برد، وی در دوران جاهلیت آیین مسیحیت گزیده بود، او از روی انجیل به زبان عبری می نوشت آنچه را که الله متعال می خواست که بنویسد، و پیرمردی بود که بینایی خود را از دست داده بود، خدیجه رضی الله عنها برایش گفت: ای پسر عمو، از برادرزاده ات بشنو، ورقة گفت: ای برادرزاده ام چه می‌بینی؟ رسول الله صلی الله علیه و سلّم آنچه دیده بود بیان داشت، ورقه به او گفت: این جبریل است که الله متعال نزد موسی علیه السّلام فرستاد، ای کاش زمانی که قومت تورا بیرون می کند من توانا و زنده باشم، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: « آیا آنان مرا بیرون می کنند»؟! گفت: بله، هیچ کس تا به حال با چیزی مانند آنچه شما آورده اید نیامده است مگر این که اذیت شده و با او دشمنی شده است، اگر آن روز تو را دریابم بشکل بسیار قوی از تو حمایت خواهم کرد. سپس دیری نگذشت که ورقه بن نوفل وفات نمود، و وحی برای مدتی به تأخیر افتاد.

http://www.sunnah.global/hadeeth/prs/show/66303